

**تأمین نیازهای روزمره به محوریت زهد، مدل پیشنهادی الگوی اسلامه – ایران پیشرفت برای  
تأمین نیازهای روزمره خانوار**

جلسه دهم تبیین مدیریت شهری از نگاه الگوی پیشرفت اسلامه

۱۵ تیرماه ۱۳۹۵

شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلام

## تأمین نیازهای روزمره به محوریت زهد، مدل پیشنهادی الگوی اسلامی – ایرانی پیشرفت برای

### تأمین نیازهای روزمره خانوار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و صلی الله علیه و آله و سلم و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین لا سیما بقیه الله فی الأرضین الرواحنا لتراب مقدمه الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث درباره بازتعریف هرم نیازهای خانوار بود، عرض کردیم که اگر بنا بر این باشد که مدیریت شهری در محل زندگی خانوار نیازهای آنها را تأمین کند، یکی از لوازم این کار این است که هرم نیازهای خانوار را از صدر تا ذیل هم از حیث وزن طبقه‌بندی جدیدی از آنها ارائه شود و هم خود مفهوم نیاز را بازتعریف کنیم. لذا در جلسات گذشته عرض کردیم به خلاف تصورات موجود سطح اول نیازهای خانواده نیازهای تفریحی خانواده است و مدیریت شهری باید بتواند مدیریت تفریح را به بهترین وجه انجام دهد. اما متذکر شدم که هدف اصلی مدیریت تفریح از بین بردن کسالت است. مدیریت تفریح در یک شهر و در یک محله باید بتواند با ریشه‌های کسالت مقابله کند. زیرا اگر در فردی، خانواده‌ای و جامعه‌ای کسالت نهادینه شد، نتیجه این نوع کسالت افزایش اصطکاک بین افراد جامعه و عدم تحرک جدی در سایر بخش‌هاست. بله، اگر مدیریت تفریح را حداقلی تعریف کنیم و تفریح را خلاصه در معنای موجود بدانیم، شاید تفریح در رأس هرم نیازهای خانوار جایی نداشته باشد. اما اگر با توجه به روایات که بنده یک روایت را استناد کردم که حضرت امیرالمومنین فرمودند: ایاک و الکسل فإنه یضر بالدین و الدنیا. اگر کسالت نهادینه شود، یضر بالدین و الدنیا، هم دین و هم دنیا به چالش کشیده می‌شود. پس اگر معنای تفریح را تعمیق کردیم و بیان کردیم مدیریت تفریح در محله، در شهر باید قدرت رفع کسالت داشته باشد، قطعاً جایگاه آن از یک نیاز فرعی به صدر هرم نیازهای خانوار ارتقا پیدا می‌کند. به هر حال ما هم ما در طبقه‌بندی به این نتیجه رسیدیم که باید وزن نیازهای خانوار را بازتعریف کنیم و هم اینکه درباره خود ماهیت نیازهای خانوار بحث کردیم. امروز سطح آخر نیازهای خانوار یا نیازهای روزمره را محل بحث قرار داده و نشان خواهیم داد که اگر نیازهای روزمره خانوار بازتعریف نشود، نتیجه آن اصطکاک میان اراده‌ها در جامعه خواهد شد. عرض کردم که قرآن شریف به عنوان یک وصف کلی که در همه بخش‌ها جریان دارد، توصیه به عدم نزاع می‌کند. ما در جلسات گذشته عرض کردیم که اگر هر چهار سطر از نیازهای خانوار بازتعریف نشده و معنای جدیدی پیدا نکنند نتیجه آن اصطکاک بین اراده‌ها یا گسترش نزاع در جامعه خواهد شد. یک تذکر است و گرنه معنای آن واضح است که اگر نزاع در جامعه گسترش پیدا کرد، آن جامعه دیگر وقت پیشرفت و برهم‌افزایی نخواهد داشت و اصل وقت آن جامعه به مدیریت این نزاع‌ها و اختلافات اختصاص پیدا خواهد کرد. زیر برهم‌افزایی به چالش کشیده شده و پیشرفت بدون برهم‌افزایی امکان ندارد. لذا این که شما می‌بینید در کشورهای توسعه‌یافته پیشرفتی وجود ندارد، به همین دلیل است، زیرا در این کشورها در بخش‌های مختلف دائماً نزاع صورت می‌گیرد و به دلیل اینکه سطح نزاع گسترش پیدا کرده با ابزارهای جبری مانند قانون سعی می‌کنند یک نظم حداقلی برای جامعه ایجاد کنند. اساساً در تمدن مدرنیته

یک گزاره غیرقابل تحلیل وجود دارد و آن عبارت از نظم اختیاری است. نمی‌توانند بین نظم که امر اجتماعی است و مسأله اختیار در انسان‌ها در تحلیل‌های خود جمع کنند و مجبور می‌شوند جبر را به محوریت قانون بحث کنند. ما در مباحث گذشته عرض کرده‌ایم که قانون به معنای مدرن خود ابزار جدید دیکتاتوری است. یعنی بوسیله قانون با درون انسان‌ها نمی‌توان ارتباط گرفت. قانون در معنای مدرن خود به معنای تَحَكُّم است. در دوران سابق یک پادشاهی حکم می‌کرده است اما در حال حاضر نمایندگان مردم حکم می‌کنند. بعد هم اگر شما اعتراض کنید که این قانون نمی‌تواند با درون انسان‌ها ارتباط بگیرد، پاسخ می‌دهند که نمایندگان خود مردم این کار را انجام داده‌اند. در این امر یک مغالطه عینی اتفاق افتاده است. آیا اگر فردی یک نفر را وکیل خود کرد، آن وکیل می‌تواند اختیار موکل را به چالش بکشد؟! اتفاقاً وکیل اوست یعنی باید در حوزه اختیارت او عمل کند. لذا انتخابات به معنای مدرن مفهوم وکیل و وکالت در اسلام را هم نادیده گرفته است. به مجرد اینکه یک نفری وکیل می‌شود، تلقی مدرن از وکالت این است که وکیل است تا حد اینکه زندگی او را نیز بازتعریف کند. باینکه ما وقتی احکام وکیل را در اسلام می‌خوانیم، وکیل باید در چهارچوب اختیارات موکل خود حرکت کند. اما در انتخابات موجود برعکس این امر اتفاق می‌افتد. شما به کسی وکالت می‌دهید - که ظاهر امر این است - اما در باطن باید در چهارچوب قوانینی که وکیل پیشنهاد می‌کند زندگی کنید. در دنیای مدرن یک معنای عجیبی از وکیل که در واقع ضد اختیار بوده تعریف شده است. لذا حرف اصلی و فنی ما این است که نمی‌توانیم با ابزار قانون با باطن انسان‌ها، با دل‌های انسان‌ها، با ذهن‌های انسان‌ها ارتباط بگیریم. اگر واقعاً مفاهیم مدرنیته انسان‌ها را می‌شناختند و انسان‌شناسی درستی داشتند، به این سمت می‌رفتند که [در نظر بگیرند] طرف مقابل آنها دل و ذهن دارد و بعد به دنبال مکانیزمی می‌گشتند که بتواند با دل و ذهن انسان‌ها ارتباط بگیرد. بوسله قانون نمی‌توان با دل و ذهن انسان‌ها ارتباط گرفت. وقتی یک ابزاری نتوانست با دل و ذهن انسان‌ها ارتباط بگیرد، نتوانست در اعماق وجود آنها نفوذ کند، آن ابزار حتماً نمی‌تواند نظم ایجاد کند. نظم اجتماعی آن موقعی پایدار خواهد بود که پایه‌های آن به دل و ذهن انسان‌ها برگردد. انسان‌ها در اعماق وجود خود این نظم را بپذیرند. البته برخی از متفکرین غربی اعتراف هم کرده‌اند که دموکراسی به معنای راه حل مشکلات نیست، دموکراسی به این شکل نیست که ما بتوانیم مسائل را حل کنیم. آنها راست گفته‌اند و تصادفاً گزاره آنها گزاره درستی است. نمی‌توان با مدل‌های موجود قانون‌گذاری ما مسأله را مدیریت کنیم و نظم پایدار ایجاد کنیم. لهذا ما در این دوره به دنبال پایه‌هایی می‌گردیم که این پایه‌ها بتوانند با درون انسان‌ها و باطن انسان‌ها ارتباط بگیرند. عرض کردیم که مدل تأمین نیازها ابزار ارتباط با انسان‌هاست. انسان‌ها نیاز دارند و خود آنها بدون اینکه کسی به آنها بگوید به دنبال تأمین نیاز حرکت می‌کنند. پس اگر شما فقط و فقط بتوانید نحو نیازهای انسان را مدیریت کنید، بعدها می‌توانید با آنها ارتباط عمیق بگیرید. به تبع آن معنای قانون هم کاملاً تغییر یافت و معنا داده و متحول خواهد شد. نباید محور نظم اجتماعی باشد. محور نظم اجتماعی باید مکانیزم‌هایی باشد که حوزه فکر انسان‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. فکر اسلامی این را بیان می‌کند که اگر می‌خواهید نظم ایجاد کنید باید بر روی تغییرات فکری در انسان‌ها متمرکز شوید و مهمترین ابزار برای ایجاد تغییرات فکری در جامعه نحوه تأمین نیاز انسان‌هاست. ما بر روی این معنا شروع کردیم و هرم نیازهای خوانوار را بازتعریف کردیم. سه سطح آن قبلاً بیان شد، امروز می‌خواهم نحو تأمین نیازهای معیشتی را عرض کنم؛ نیازهای معیشتی باید به چه شکلی باشند که به نزاع، اختلاف و اصطکاک ختم نشود؟

مقدمتاً برای فهم و تبیین چگونگی نیازها باید عرض کنم - این بحث‌ها را بنده در مبانی نظری به شکل تفصیلی بیان کرده‌ام و در این قسمت می‌خواهم از آنها استفاده کنم - انسان‌ها دارای سه ویژگی هستند؛ ویژگی اول این است که انسان‌ها با همدیگر دائم‌الارتباط هستند. یعنی یک انسانی وقتی شبانه روز خود را بررسی کند، صدها نوع ارتباط در زندگی خود پیدا خواهد کرد، از

ارتباط با اعضای خانواده گرفته تا ارتباط با محیط کار و حالا ارتباط‌های مجازی و غیره، بالأخره انسان‌ها دائماً ارتباط هستند و جز مسائلی است که اصلاً نمی‌توان آن را انکار کرد. از یک سلامی که مثلاً یک دوستی در ماسین دیگری را می‌بینند و به هم سلام و عرض ادب می‌کنند، ارتباط برقرار کرده و ارتباط عاطفی است، تا ارتباط‌های مالی و تحصیلی و آموزشی و غیره. پس انسان‌ها دارای ارتباط هستند. وصف دوم این است که انسان‌ها دائماً تصمیم هم هستند. یعنی وقتی انسان را بررسی می‌کنید خواهید فهمید که انسان‌ها دائماً تصمیم هستند. از همین ساعات اولیه روز تا به حال ما تصمیمات زیادی را گرفته‌ایم. تصمیمات ریز و درشت. انسان‌ها تصمیم هم می‌گیرند. وصف سوم هم این است که انسان‌ها دائماً المصرف نیز هستند. از مصرف هوا گرفته که انسان‌ها تنفس می‌کنند، تا گرفتن فیش‌های حقوقی ۵۹ میلیونی و ۲۳۰ میلیونی انسان‌ها مصرف می‌کنند. منتهی برخی مصرف بالایی دارند و پر مصرف هستند و موجب آلودگی محیط ارزش‌ها می‌شوند اما برخی کم مصرف هستند. پس انسان‌ها مصرف هم می‌کنند.

همه استدلال‌های عقلی‌ای که در حوزه مباحث نظری [برای اثبات] هدایت بنیان بودن جامعه آورده‌ایم بر پایه این سه وصف قرار دارد. می‌دانید که در «الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت» یک گزاره محوری وجود دارد، آن گزاره محوری هم می‌گوید که اداره جامعه هدایت بنیان است. می‌گوید هیچ چیز نباید در اداره جامعه جای هدایت را بگیرد. یکی از اشکالاتی که ما به بحث قانون به معنای مدرن و محور جامعه مدنی مطرح می‌کنیم این است که قانون [فعلی] محور اداره جامعه است. ما در این مباحث اثبات کردیم که با قانون نمی‌توانیم دائماً تصمیم بودن انسان‌ها را به یک سمت خاص هدایت کنیم. انسان‌ها ممکن است در روز هزاران تصمیم بگیرند برای همین عملاً امکان ندارد هزار قانون وضع شود. تصمیم در حوزه شخص در فؤاد انسان‌ها گرفته می‌شود. قرآن شریف می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» «فؤاد یک جایی در دل است. فؤاد محل انعقاد نیت است، نیت هم منشأ تصمیم است. قرآن می‌فرماید: «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» از امام صادق علیه السلام پرسیدند که این شاکله چیست که همه مردم براساس آن عمل می‌کنند؟ حضرت صادق علیه السلام حضرتی که علم اول و آخر در دستان ایشان است فرمودند: شاکله انسان‌ها نیت آنهاست. پس «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» یعنی کل بعمل علی نیته. قانون نمی‌تواند نیت‌ها را مدیریت کند. لذا شما با هر تصمیمی که بخواهید جهت دهید، با مدل قانون‌گذاری باید مدام قانون بگذارید. امکان ندارد انسان دائماً تصمیم را با ابزار قانون به یک جهت خاصی هدایت کرد. به هر حال ما در مبانی نظری این موضوع را بحث کرده‌ایم. یک بخش استدلال‌های که برای هدایت بنیان بودن جامعه می‌آوریم، این استدلال‌های عقلی است. استدلال‌های عقلی ما دارای سه پایه است؛ شروع کرده و دائماً تصمیم بودن انسان‌ها را تحلیل می‌کنیم، شروع کرده و دائماً المصرف بودن انسان‌ها را تحلیل می‌کنیم و شروع کرده و دائماً ارتباط بودن انسان‌ها را تحلیل می‌کنیم و بعد یک سوال مطرح می‌کنیم که آیا می‌توانید نظام مصرف، ارتباط و تصمیم را با قانون هماهنگ کنید؟ در اصل ابزار هماهنگ‌سازی این اوصاف چیزی جز هدایت نخواهد بود. یعنی اگر در درون افراد تحول اتفاق افتاد در آن زمان از ثمرات آن اصلاح نیت خواهد شد. یکی از مواردی که مومن همیشه از خداوند متعال تقاضا می‌کند، تغییر در شاکله اوست. ابزار تغییر در شاکله و نیت قانون نیست، ابزار آن مثلاً شفاعت امام است و جز مناسکی که شفاعت امام در انسان اتفاق می‌افتد زیارت است. دقت بفرمایید؛ یکی از این مناسک است. به هر حال این موارد استدلال‌های عقلی هستند. ما در کنار این استدلال‌ها ظهورگیری قابل توجهی هم در کنار آیات و روایات داریم که آیات روایات ما می‌گویند که جامعه را بدون هدایت نمی‌توان اداره و بررسی کرد. می‌دانم که برخی از آیات و روایات استفاده می‌کنید که انسان باید هدایت یافته باشد، در نماز می‌خوانیم که خدایا ما را از ضالین قرار نده. بحث بنده این است که ظهور تعداد قابل توجهی از آیات و روایت این است که مسائل اجتماعی را بدون هدایت نمی‌توان حل کرد. مثلاً در آن آیه شریف می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» بعد هم می‌فرماید که «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» و آیه ادامه دارد. شاهد بحث بنده این است که می‌فرماید ما پیامبران را که فرستادیم آنها «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا» ارسال می‌شوند، «بِالْبَيِّنَاتِ» آنها با بینات می‌آیند و «وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» با کتاب می‌آیند، «وَ الْمِيزَانَ» می‌آیند - که بد باید همه این موارد را بحث کنیم. - پیامبران بوسیله بینات و کتاب و میزان می‌آیند. بعد می‌فرماید: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» برای اینکه مردم را وادار کنند که با قسط رفتار کنند. ببینید مسأله قسط یک مسأله اجتماعی است، قرآن می‌فرماید مردم باید اقامه قسط کنند. به اصطلاح طلبگی ناس فاعل یقوم است. «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» خود مردم به قسط قیام کنند. اقامه قسط کار خود مردم بوده و کار حکومت نیست. جریان‌هایی که به دنبال عدالت‌خواهی هستند باید توجه کنند که وقتی گفته می‌شود «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» به این شکل نیست که شما فکر کنید وظیفه حکومت اقامه قسط بریده از مردم است. اگر مردم نخواهند قسط را پیاده کنند، هیچ حکومتی نخواهد توانست قسط را پیاده کند. فاعل انجام دادن قسط و عدالت - که البته قسط و عدالت با هم معنای متفاوت ولی مرتبط هستند - آنها مردم هستند. حال چه اتفاقی می‌افتد که مردم قیام به قسط می‌کنند؟ یعنی خود مردم به این نتیجه می‌رسند که اقامه قسط کنند؟ پیداست در آنها یک تحول دورنی اتفاق افتاد که قسط مهمترین موضوع است. می‌دانید که عمل به قسط غیر از اقامه قسط است. اقامه به قسط یک وجه اجتماعی و فراگیر دارد. مثلاً به شما می‌گویند که نماز بخوان. خب وقتی می‌گویند که نماز بخوان، می‌توانید نماز را در یک وقتی بخوانید، اما وقتی بیان می‌شود که نماز را اقامه کن، یعنی نماز را در جامعه گسترش دهید. در این صورت باید تمام زندگی انسان صرف این موضوع شود که اقامه نماز کند. حال شما فکر کنید که پیامبران چه قدرتی دارند که می‌توانند با آدم‌ها تفاهم کنند تا همه وقت خود را برای اقامه قسط بگذارند. پیداست طرف مقابل دارای نفس تحول یافته‌ای است که می‌تواند این مقدار وقت را بگذارد. در حال حاضر ما در فضای جمهوری اسلامی درک می‌کنیم زیرا جبهه‌هایی در فضای درگیری حق و باطل اتفاق افتاده است، آدم‌هایی پای این درگیری‌های ثابت و استوار می‌ایستند که در درون آنها تحول افتاده است. یعنی در دورن آنها تحولی اتفاق افتاده و این کار را به سود خود و جامعه بیشتر از کارهای شخصی بدانند. حال این امر به شکل وجدانی است. ما در جمهوری اسلامی فرار از جبهه زیاد داریم، یعنی تکالیف بر روی زمین مانده زیاد است اما آدم‌هایی که شانه آنها زیر بار این تکالیف است تعداد خیلی کمتری نسبت به آن تکالیف دارند. لذا یک مومن عادی قبل از ظهور معمولاً اگر بخواهد بایستد باید ده‌ها برابر بار تحمل کند. زیرا همه برادران او کارهای شخصی خود را انجام می‌دهند. وقتی اقامه به این معنا شد، پیداست خداوند به شخصی [که در جبهه حق ایستاده] نعمت هدایت را اعطا کرده است. ببینید این یکی از آن آیاتی است که ما به آن استناد می‌کنیم و می‌گوییم اداره جامعه بر مبنای هدایت است. یا باید شما بگویید اقامه قصد وظیفه حکومت است آن هم مستقیماً و بدون همکاری مردم. دیشب آقای خامنه‌ای در جمع دانشجویان فرمود که راه همین مطالعه‌گری شماسست. یعنی حاکم در مردم بعث و انگیزش ایجاد می‌کند اما خود مردم باید کار را انجام دهند. خداوند متعال به پیامبر خود فرمود: «حَرَّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ» وقتی به مومنین رسید انگیزه آنها را زیاد کن و آنها را تحریک کن تا با کفار قتال کنند. حاکم مردم را سازماندهی می‌کند. پس ببینید «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» یعنی مردم این کار را انجام می‌دهند. حال حاکم به چه قدرتی این کار را انجام می‌دهد؟ وقتی هدایت را فریه می‌کند. وقتی بتواند اقناعی صحبت کند و با جامعه خود تفاهم کند. ببینید یکی از مصادیق اداره جامعه اقامه قسط است. قسط بدون حضور مردم تأمین نمی‌شود و اگر بخواهیم حضور مردم تأمین شود باید هدایت را فریه کنیم. مردم باید باور کنند که این راه، راه رفتنی و شدنی است، این هدایت می‌شود، خیلی مسأله مهمی است. بنده در این روزها خیلی ابراز تأسف کردم وقتی مقاله یکی از اساتید نظام‌سازی اجتماعی را مطالعه کردم، ایشان بیان کرده بود که امام راحل عظیم الشان ما، اعتقاد داشتند که اسلام در

اداره جامعه کارآمد است، اما نرم افزارهای اداره جامعه را به صورت کامل تولید نکرده بودند. سوال این است که اگر امام درکی از نرم افزارهای اداره جامعه نداشت و مثلاً شما می‌خواهید به اصطلاح با انقلاب فرهنگی مبتنی بر فلسفه خود این موضوع را حل کنید، پس چطور مردم را به میدان آورد؟ اساس اداره جامعه مشارکت دادن مردم است. بنده هیچ فقیهی را از اول دوران غیبت تا همین الان که با هم صحبت می‌کنیم سراغ ندارم که به اندازه امام خمینی عظیم الشان قدرت ایجاد بعث داشته باشد. ایشان مردم را به میدان می‌آورد، آن هم به میدان‌های مختلف و نه به نحو دموکراسی که به میدان بیاورند و فقط یک رأی بدهد و برود، در سطوح مختلف به میدان می‌آوردند. جمعیت‌هایی تا پای اهدای بهترین دارایی خود یعنی جان به میدان می‌آمدند. این کار حتماً به مکانیزم داشته است. امام خمینی عظیم الشان مسلط‌ترین آدم‌ها به الگوی اسلامی – ایرانی پیشرفت بود. آنگاه شما می‌گویید که /ایشان نرم افزارهای اجتماعی اداره جامعه را در اختیار نداشتند و ما می‌خواهیم این را تولید کنیم؟! این چه حرف گزافی است که شما می‌گویید؟! [بنده از شما] اساساً یک سوال دیگری می‌پرسم؛ اگر ما هنوز انقلاب فرهنگی نکرده‌ایم و نرم افزارهای اداره جامعه را تولید نکرده‌ایم، پس چه دلیلی باعث می‌شود که ما هنوز اسحاله نشده‌ایم؟ هرچه دشمن سطح درگیری خود را با هویت جمهوری اسلامی بیشتر می‌کند، ما هم در قوی‌تر می‌شویم. اگر در زمان امام خمینی عظیم الشان ما فقط در ایران حضور داشتیم، در حال حاضر [قدرت ما] واقعاً معلوم است – خانم کیلینتون می‌گفت: هر کجای دنیا را که دست می‌گذاریم /ایران در آنجا حضور دارد، ما چه کنیم؟ عجب، یعنی بدون نرم افزار و مدل اداره جامعه ما یک درگیری جهانی را شروع کرده‌ایم. هذا من العجایب! گاهی اوقات نخبگان ما برای اینکه حرف خود را جلو ببرند – که حال این حرف برای جامعه مفید است و بنده منکر آن نمی‌شوم – فقط خود را می‌بینند و حاضر نیستند تحلیل کنند که چه اتفاقی افتاده است! این از مصیبت‌هاست. البته این معنایی که آقایان مطرح کردند در اوج است که می‌گویند امام هم معتقد به اداره جامعه بر نگاه دینی بود اما نرم افزارهای اداره جامعه بر مبنای دینی تولید نشد. عجب! پس چطور امام مردم را بکار گرفته و چطور مشارکت ایجاد کرد؟! چطور ما در حال حاضر تبدیل به یک قدرت جهانی شده‌ایم؟ اگر ما دارای یک راه و رسم جدید نیستیم – که عرض کردم در این راه رسم جدید به تفاهم با مردم خود مردم منطقه رسیده‌ایم – چرا دارند علیه ما جنگ احزاب راه می‌اندازند؟ معنای جنگ احزاب این است که همه جمع شده‌اند تا قضیه را یک سره کنند. یعنی همه احساس خطر کرده‌اند. عجب، راه جدیدی نیست اما همه هم علیه ما بلند شده‌اند. در لرستان یک مثالی است، وقتی با یک مرد بزرگ لر خیلی مخالفت می‌شود – حال این داستان ساده را بنده از روی مطایبه عرض می‌کنم تا آقایان فلاسفه این حرف‌ها را بفهمند تا نروند به آن شکل صحبت کنند – وقتی تعداد مخالفین او زیاد می‌شود، با آن درایتی که در لرستان است، یک آبر گزاره را بکار می‌برد، می‌گویند مرد بزرگ موافق و مخالف دارد. در لرستان هم این معنا قابل فهم است. آن کسی که با او مخالفت زیادی شده به جای اینکه کم بیاورد می‌گوید این علامت این است که من بزرگ هستم که با من مخالفت می‌شود. برادر عزیز، یک جبهه جهانی مقابل انقلاب اسلامی شکل گرفته است. در این جبهه جهانی آدم‌ها تا سطح دادن جان حضور دارند، آنگاه شما می‌فرمایید نرم‌افزار این کار هنوز تولید نشده است! و می‌گویید: من می‌خواهم با انقلاب فرهنگی مبتنی بر فلسفه خود بیایم و نرم‌افزار آن را تولید کنم. این حرف خیلی عجیبی است. بله اگر یک حرف دیگری می‌زدید قابل قبول بود، مثلاً می‌گفتید نرم‌افزاری که امام از آن در مقابل این سازماندهی جهانی علیه جبهه کفر استفاده کرد، این نرم‌افزار آموزشی نشده است. این نرم‌افزار هنوز به سر فصل درسی تبدیل نشده تا در دانشگاه و حوزه ما تدریس شود. خیلی فرق است که بگوییم یک درکی وجود دارد و بعد آن را آموزشی کنیم، قابل تدریس کنیم و یا نه بگوییم درک انقلاب فرهنگی بعدها می‌آید و یک بحثی را تولید می‌کند. این موارد با هم خیلی متفاوت هستند و ما باید دقت کنیم. در معنای اول شما بیان می‌کنید الگوی اسلامی – ایرانی پیشرفت، تحول در علوم

انسانی تئوریزه شدن رفتار آیه خدا امام خمینی عظیم الشان در اداره جامعه است، این یک معنا پیدا می‌کند، یک معنی دیگر این است که نه، بعد انا رجل گفته و می‌گویید که من می‌خواهم با دستگاه فلسفی خود بیایم و کار را جلو ببرم. در این صورت باید سولاتی را که بنده مطرح کردم را بحث کنید. این موضوع را به مناسبت عرض کردم، بنده واقعاً از دیروز دنبال یک فرصتی می‌گشتم تا یک نکته‌ای به این آقایان بگویم. به هر حال حرف ما این است که مثلاً از این آیه قرآن استفاده می‌شود که باید مردم به میدان بیایند، «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» پیداست وقتی حکومت قدرت هدایت نداشته باشد، این به میدان آمدن‌ها امکان ندارد. حالا که جز به میدان آمدن‌های عادی شده است، مثلاً ۴۲ درجه گرما است اما به یکباره جمعیت میلیونی به راهپیمایی می‌آیند و تازه چه مقدار هم معارف در آن خوابیده است. یک آقای پیرمردی دیروز در مسیر راهپیمایی تهران به بنده رسید و می‌گفت حاج آقا امروز خیلی گرم است، من گرمای قیامت را چکار کنم! این ملت هم کار اجتماعی می‌کنند، هم کار تربیتی بر روی آنها اتفاق می‌افتد. در این فرد هدایت اتفاق افتاده است که حاضر است در آن سن، در آن اوج گرما، با زبان روزه بیاید و بعد هم منتهی نمی‌گذارد و می‌گوید که دوباره من نسبت به قیامت متذکر شدم. خب این استدلال‌هایی است. استدلال‌های دیگری نیز داریم. حال عرض بنده است که استدلال‌های عقلی که با آنها اثبات می‌کنیم که هدایت بنیان اداره جامعه است، پایه‌های آن سه وصف است؛ دائم‌التباط، دائم‌المصرف و دائم‌تصمیم بودن انسان.

اگر مصرف انسان‌ها را بخواهید مدیریت کنید چه اتفاقی می‌افتد و باید به چه شکلی مدیریت کنیم؟ اگر مصرف انسان‌ها را مدیریت نکنید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ هر دو این موارد را بررسی کنیم تا به یک مدلی جدیدی از مصرف برسیم. ببینید فقط به عنوان پیش‌فرض بحث توجه کنید؛ انسان‌ها دائم‌المصرف هستند. وقتی بنده راجع به مدیریت نیازهای روزمره صحبت می‌کنم، راجع به یک موضوع ساده صحبت نمی‌کنم. این موارد قابل اندازه‌گیری نیست. کم مصرف‌ترین آدم‌ها در حال حاضر خیلی مصرف‌کننده هستند، حالا آنهایی که فیش ۲۳۶ میلیونی می‌گیرند و پر مصرف هستند، آنها چیز عجیبی هستند. ۲۳۶ میلیون مثلاً برابر است با حقوق ۲۳۶ نفر. تازه این حقوق فقط از آن اداره است. گفته شده بود ثروت یکی از وزرای محترم هزار میلیارد ثروت دارد. این موارد پر مصرف بوده و خیلی نظام ارزشی را آلوده می‌کنند. یا مثلاً بیان شد در چند ده شرکت حضور دارد. نمی‌خواهم اسم کسی را بیاورم، به ما گفته بودند یک خیابانی در تهران وجود دارد که متعلق به فلان آقا است که جز سران اشراف در جریان توسعه‌گراست. محاسبه مصرف آدم‌های پر مصرف خیلی پیچیده است. اما حالا اصل مصرف حتی در آدم‌های کم مصرف هم خیلی زیاد است، حال این موضوع را به چه شکلی مدیریت کنیم؟ حرف اصلی الگوی اسلامی - ایرنی پیشرفت این است: به دلیل اینکه مصرف امری روزمره است، اگر حجم آن بالا رفت و سطحش زیاد شد، تمام وعاء فکر را مشغول می‌کند. بنده مثال می‌زنم تا واضح شود؛ ببینید فرض بفرمایید که راجع به مصرف غذا؛ فردی شش وعده در روز غذا مصرف کند - که برخی از پزشکان متأسفانه توصیه می‌کنند - وقتی انسان می‌خواهد شش بار یعنی دو برابر وعده‌های عرفی مصرف کند، این کار بر روی وعاء فکر از دو جهت یا شاید هم سه جهت تأثیرگذار است؛ (برای آن جهت‌های مختلفی می‌توان بررسی کرد) اولاً اینکه یک نسبت مستقیمی بین اینکه فکر انسان (به لحاظ فیزیولوژی) فعال باشد و فعال بودن معده وجود دارد. به صورت ساده وقتی معده انسان پر است نمی‌تواند خوب فکر کند. فکر کردن با کم غذا بودن یک نسبتی دارد، به لحاظ بدنی را عرض می‌کنم. البته آقایان در حال حاضر تحلیل می‌کنند که وقتی معده چر از غذا شود به مغز پیام‌های ارسال می‌شود که غذا وارد بدن شده و به صورت خودکار گردش خون را به قلب دستور می‌دهد، مثلاً از سایر جاهای بدن کمتر کرده و به سمت معده ببرد تا مسأله هضم اتفاق بیافتد. حال با تحلیل‌های آقایان کاری ندارم اما ما بالأخره در روایات این موضوع را داریم که می‌فرمایند علم در گرسنگی است، شما باید این موضوع را بدانید. آدم‌هایی که زیاد

مصرف می‌کنند بعدها عالم هم نمی‌شوند زیرا واقعاً نمی‌توان فکر کرد. خب این کار یک تأثیر این شکلی دارد. پس پرمصرفی به سطح فکر آدم‌ها ضربه خواهد زد. دوم اینکه شما می‌دانید بعد از اینکه مصرف کردید، یک خاصیتی در انسان وجود دارد که نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد دائماً مصرف تکراری داشته باشد، وقتی مصرف زیاد شد بعد از آن تنوع خواهی هم می‌آید. تنوع جز لوازم مصرف زیاد است. آدم از موارد تکراری خسته می‌شود، اصلاً اصولاً انسان از تکرار بدون تغییر خسته می‌شود. لذا به ما گفته‌اند ذکر داشته باشید؛ ذکر به معنای تکرار همراه با تغییر است؛ یعنی وقتی شما دارید مسأله‌ای را تذکر می‌دهید هربار یک زاویه از آن را بحث می‌کنید. این مطلب در معنای ذکر وجود دارد که نباید همان بحث را به همان شکل و همان فرم مطرح نمود. چرا نباید تکرار بدون تغییر داشت؟ چون فطرت انسان از تکرار گریزان است و به شما می‌گوید: چقدر این بحث را تکرار می‌کنید. افراد در مقام بیان به شما می‌گویند: این برنامه تکراری است و کانال تلویزیون را عوض کن. راجع به غذا و مصرف‌های روزانه نیز به همین شکل است؛ به مادر خود می‌گوید: مامان! چقدر شما برای ما آبگوشت درست می‌کنید! حتماً اگر مصرف زیاد شود تنوع نیز افزایش می‌یابد.

وقتی تنوع افزایش یافت سه یا چهار اثر حاصل می‌گردد که یکی از آنها مشغول کردن ذهن است؛ یعنی فرد با خود می‌گوید: حالا من چه چیز جدیدی را اضافه کنم تا این تنوع ایجاد شود. ببینید! اگر شما مصرف را زیاد کردید فکر از حیث دوم نیز به چالش کشیده می‌شود، به عبارت بهتر فکر به دنبال گزینه‌ها و گزاره‌هایی می‌باشد که تنوع را لجستیک کنند. چون انسان هر کاری که در هر بخشی انجام می‌دهد را باید در وعاء فکر پردازش کند. حالا فکر کنید فردی می‌خواهد ۶ وعده‌ی غذایی بخورد، در اینصورت زمان زیادی را باید فکر کند که ترکیب این شش وعده چگونه باشد، یعنی فکر مشغول می‌گردد.

مرتب‌ه سومی که فکر مشغول می‌شود این است که وقتی مصرف انسان زیاد شد هزینه‌های او نیز افزایش می‌یابد و در نتیجه باید درآمد او نیز زیاد شود. لذا مصرف زیاد "سطح اشتغال برای تأمین معیشت" را زیاد می‌کند و وقتی انسان بیشتر زمان خود را صرف نیازهای شغلی نمود سایر نیازهای او دچار چالش می‌شود. وقتی بیشترین زمان را صرف شغل می‌کند، بیشترین فکر او نیز معطوف به محیط شغلی می‌باشد؛ یعنی ما با پدیده‌ای به نام انسان‌های اداری روبرو هستیم. انسان‌های اداری، انسان‌های هستند که بسیار سعی می‌کنند تا آداب و رفتار محیط کار خود را یاد بگیرند، چون بیشتر در محیط کار مشغول می‌باشند ولی همین افراد در خانواده [برعکس هستند]؛ واقعاً این مطلب پدیده‌ی عجیبی است که انسان حاضر در اداره و انسان حاضر در خانواده، دو شخصیت دارد؛ علت این امر آن است که در اداره بیشتر درگیر است. در حالی که ما در مدیریت محله‌محور می‌گوییم انسان باید بیشتر در خانواده باشد تا خیرکم لأهله - روایتی که دیروز خواندم - اتفاق بیفتد. بنده با این مثال‌ها می‌خواهم این مطلب را عرض کنم که شما نفرمایید ما مصرف می‌کنیم؛ عرض من این است که اگر شما دائم‌المصرفی خود را مدیریت نکنید وقتی سطح از آن یک سطح مشخصی بالا رفت تمام وعاء وجود شما اشغال می‌شود و وعاء اصلی‌ای که اشغال می‌گردد، وعاء فکر است. وقتی انسان مصرفی و لذت‌جو بود برای او نوعی اعتیاد ایجاد می‌شود و به لحاظ بدنی نیز خود را به ماده‌ی غذایی‌ای که به آن علاقه دارد وابسته می‌کند تا جایی که بسیاری از دعوای خانواده‌ها بر سر این است که خانم غذای خوب درست نکرده است و این مطلب، شدت وابستگی فرد به آن غذا را نشان می‌دهد. لذا روایت فرموده است - این روایت، روایت بسیار فنی حکیمانه‌ی در اوج لبّ است - مرد خوب شهوت غذایی خود را با اهل خانواده تنظیم می‌کند. این مطلب معنای بسیار عمیقی دارد؛ اینکه در خانه چه چیزی پخته شود، جزء مواردی است که مرد باید ایثار کرده و بگوید: هرچه خانم خانه و بچه‌ها می‌گویند، این معنای بسیار موقی‌ای می‌باشد. بنده حاضرم دو یا سه ساعت بر روی این روایت بحث کرده و توضیح دهم که این مطلب چه آثار روانشناسی و مدیریتی برای مرد دارد. حالا شما



مردی را تصور کنید که وابستگی بسیاری به مصرف نوع خاصی از غذا دارد؛ این فرد در خانواده منشأ چالش خواهد شد. غرضم این است که بگویم: اگر مصرف مدیریت نشود وعاء فکر درگیر می‌شود. کلمه وعاء را به این دلیل استفاده می‌کنم که عبارت روایت گسترش پیدا کند. روایت فرمود: *إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها*؛ قلب‌ها ظرف هستند و بهترین آنها جادارترین آنها می‌باشد.

بنابراین وعاء فکر و ظرف فکر انسان‌ها به وسیله مصرف اشغال می‌شود و سایر وعاء‌های دیگر او نیز مشغول می‌گردد. حالا شما انسانی را در نظر بگیرید که فقط مصرف روزانه‌ی خود را مدیریت نمی‌کند، در اینصورت همه‌چیز او تحت تأثیر قرار می‌گیرد، چون مصرف، وعاء فکر را هم از حیث فیزیولوژیک و هم از این حیث که باید تصمیم گرفته و بررسی کند تا مصرف متنوع را مدیریت نماید درگیر می‌نماید، همچنین فکر از این حیث که می‌خواهد درآمد خود را افزایش دهد تا بتواند هزینه‌های خود را مدیریت کند درگیر می‌شود، مصرف چیز مهمی است.

حالا سؤال اساسی این است که اگر ما بخواهیم مصرف را مدیریت کنیم از یک سو می‌توانیم مصرف را بر اساس تنوع و از سوی دیگر می‌توانیم مصرف را بر مبنای زهد مدیریت کنیم، این دو نوع مصرف، متصور است. به نظر من حکم عجیبی است که راجع به متقین و مؤمنین گفته‌اند: جزء صفات اولیه آنها، زهد است؛ زاهد یعنی کسی که از دنیا دل می‌کند. ولی چون این مسأله تحلیل نمی‌شود جامعه مفهوم زهد را به صورت عمیق درک نمی‌کند. مفهوم زهد با فکر و علم ارتباط دارد؛ یعنی وقتی ائمه ما به ارتقاء زهد توصیه می‌کنند در واقع می‌خواهند انسان‌ها را فکورتر و عالم‌تر کنند، این مسأله بسیار مهم است. اولین نتیجه‌ی شکم‌بارگی و تنوع در مصرف، ضربه خوردن سلامت بدن انسان نیست، بلکه فکر انسان ضربه می‌خورد و انسان‌ها نمی‌توانند عمیق فکر کنند. مسأله مدیریت مصرف به محوریت زهد با ارتقا تفکر و هدایت جامعه ارتباط دارد.

بنده این مسأله را در جاهای مختلف شرح داده و اصرار دارم برخی از کلمات را همیشه تکرار کنم؛ من خواهش می‌کنم طلبه‌های فاضل ما وقتی وارد بحث روایات می‌شوند در روایات درایه ایجاد کنند تا عمق آن کلام حکیمانه مشخص شود. وقتی ما مسأله زهد را بدون تحلیل بحث کردیم این اتفاقات در جامعه رخ می‌دهد. البته بعداً مستقلاً راجع به مفهوم زهد بحث‌های عمیق‌تری را عرض خواهیم کرد. پس مصرف باید بر مبنای زهد باشد تا فکر به چالش کشیده نشود.

نکته مهم این است که این مطلب قابل تفاهم می‌باشد و شما در عوض اینکه به صورت کلی بگویید زاهد باشید - در حال حاضر "زاهد باشید" یک گزاره اخلاقی فانتزی شده است - ابتدا به انسان‌ها بگویید اگر فکر نکنید دنیا و آخرت شما به چالش کشیده می‌شود - چون فکر شاهره هدایت است - و در ادامه عوامل به چالش کشیده شدن فکر را بحث کنید. به عنوان مثال ان شاء الله اگر ما آموزش و پرورش را در اختیار گرفتیم بنده بنا دارم سه کتاب با عنوان‌های فکر ۱، ۲ و ۳ بنویسم، الآن محتوای آن نیز وجود دارد. باید توضیح دهیم که فکر چیست؟ ما هو الفکر؟ ما مسأله زهد را در فکر ۳ بحث خواهیم کرد. در فکر ۱ جایگاه وعاء فکر در انسان را بحث می‌کنیم. در فکر ۲ ارتباط فکر با سایر مسائل اجتماعی را مورد بحث قرار می‌دهیم و محور بحث در فکر ۳ ارتباط فکر با سبک زندگی است. اگر مدل تحصیلی اینگونه باشد انسان‌ها بلند می‌شوند و وقتی مدل تأمین نیازهای تحصیلی آنها مدیریت شود به معنای واقعی کلمه پرواز می‌کنند. حالا اگر ما شهید شدیم شما این بحث را پیگیری کنید، جزء مباحث اصلی می‌باشد. دوستانی هم که الآن در فضای الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت هستند می‌دانند که اولین حوزه‌ای که یک کارشناس الگوی اسلامی-ایرانی پیشرفت در دوره تربیت کارشناس می‌گذاردن طریقه‌ی فکر کردن است. اگر اینگونه بحث کنید زهد مسأله‌ی بسیار عقلانی‌ای

می‌شود. زهد در فکر ۳ یعنی "تأثیر سبک زندگی در فربه کردن فکر" مطرح می‌شود. در فکر ۲ تأثیر وعاء فکر بر اداره جامعه را بحث می‌کنیم. در فکر ۱ تأثیر فکر را بر روی مسأله هدایت و فهم دین توسط انسان‌ها بحث می‌کنیم. من این اتفاق را تقصیر خودمان می‌دانم که در حال حاضر جریان منحنی در جامعه ما ایجاد شده و می‌خواهد جامعه را به سمت توسعه و پسرقت سوق دهد و شعار او برای این کار نیز عقل‌گرایی است، اینها تقصیر ماست؛ ما این بحث‌ها را مطرح نمی‌کنیم و آنها با شعار عقل و تدبیر وارد صحنه می‌شوند. در همان مناظره‌ی آخری که داشتیم من فکر می‌کردم که به اینها چه جوابی بدهم. بنده دیدم در فضای مناظره نه مکتبی وجود دارد و نه زمان کافی. با خود گفتم: خدایاً تو شاهدی که اگر ما مثلاً در بحث الگو ۱۰ هزار صفحه بحث مکتوب گفته باشیم ۵ هزار صفحه‌ی آن به مسأله عقل و مراتب تعقل پرداخته است. این بحث‌ها که اصلاً پایه الگوست ولی چه اتفاقی می‌افتد که مثلاً آنها بر روی این مسأله ایستاده و می‌خواهند کتاب‌های منکیو (Mankiw) و کینز (Keynes) را مصداق عقل معرفی کنند؟ این اتفاق به خاطر این است که ما تفکر ساعه افضل من عبادة سبعین سنه را جدی نگرفته و مجموعه‌ی روایات باب فکر، عقل و علم، تدبیر، تعقل و تجرب و همین روایاتی که بنده در جلسه بحث می‌کنم را مورد بحث قرار نمی‌دهیم و شهر که خلوت می‌شود - ببخشید من به زبان خودمان می‌گویم- قورباغه هفت تیر می‌کشد، وقتی ما بحث نمی‌کنیم آنها مدعی فکر می‌شوند. مسأله تحول در فکر مسأله جدی‌ای می‌باشد و ما باید برنامه‌ای را برای آن طراحی کنیم. پس بین زهد و مسأله فربه کردن - به شرحی که بنده عرض کردم - ارتباط وجود دارد. بنابراین استاندارد زهد، استاندارد مصرف است.

حالا آیا مدل مصرف موجود این مسأله را تأمین می‌کند تا ما سطح نیازهای خانوار را بر این مبنا تنظیم کنیم؟ ببینید! در اقتصاد، اصلی به عنوان **اصل رقابت** وجود دارد و به نظر من اصل رقابت جزء بدترین اصولی است که حوزه فکر را به چالش می‌کشد. من در این جلسه راجع به اصل رقابت صحبت کرده و توضیح می‌دهم که ما چه مشکلی با این اصل داریم و چه ارتباطی با مصرف دارد ولی راجع به شورای رقابت - همین شورایی که الآن وجود دارد و خبرنگارهای اقتصادی اخبار آن را پوشش می‌دهند و بالآخره حکومتی پیدا کرده است- در آینده صحبت خواهیم کرد. یکی از نهادهای بسیار مضرّ به هویت اسلامی همین شورای رقابت است، این مسأله را بعداً بحث خواهیم کرد. ولی حالا اجازه دهید راجع به اصل رقابت - که آقایان می‌گویند اگر رقابت در اقتصاد نباشد، اقتصاد شکل نمی‌گیرد - صحبت کنیم تا معنای مدل جدید مصرف در ذهن شما مقداری تصویر شود.

اصلاً رقابت چیست و چه مزایایی برای آن وجود دارد؟ من این مطلب را با مثال توضیح می‌دهم. بنده در مجمع تشخیص خدمت یکی از وزرای اقتصادی سابق رسیدم و با ایشان جلسه‌ای داشتیم. من مثال ایشان را برای شما عرض می‌کنم که بسیار ساده است. ایشان می‌گفتند: حاج آقا! شما می‌دانید رقابت چیست؟ چون من داشتم اشکال می‌کردم گفتم: نه، شما بگویید. گفت: رقابت یعنی ما یک اپراتور تلفن همراه در ایران داشتیم که سیم‌کارت آن حدود یک میلیون تومان بود ولی ما در عرض دو سال چند اپراتور دیگر راه‌اندازی کردیم و سیم‌کارت ۵ هزار تومان شد. یکی از اتفاقاتی که در دوره آقای احمدی‌نژاد رخ داد این بود که ارتباطات ارزان شدند و در حال حاضر تمام آنها چند نوع سیم‌کارت دارند؛ سیم‌کارت شبکه تلگرام، سیم‌کارت ارتباط با همسر، سیم‌کارت سر کار گذاشتن، سیم‌کارت ارتباط با محیط کار و ... خلاصه تمام انسان‌ها دو یا سه گوشی دارند و با آنها کار می‌کنند. ایشان به صورت تمثیلی به من می‌گفتند: رقابت یعنی همین.

بنابر تحلیل توسعه‌گراها اگر رقابت نداشته باشیم دو اتفاق رخ می‌دهد: ۱. کاهش کیفیت کالاها؛ چون فرد بازار را در اختیار خود می‌بیند و لذا به این مسأله که حق با مشتری است خیلی متعهد نمی‌شود؛ چون با خود می‌گوید: اینها مجبور هستند از من کالا

بخرند پس من با هر کیفیتی عرضه کنم اشکالی ندارد. الآن دعویایی که راجع به واردات خودرو و خودروسازهای داخلی وجود دارد مربوط به همین مسأله است؛ موافقین طرح می‌گویند: خودروسازهای داخلی رقیب ندارند و لذا کیفیت آنها ارتقا پیدا نمی‌کند و به همین دلیل ما باید تعرفه‌های ورود خودرو را کاهش دهیم تا برای مدتی بنز (Benz) وارد ایران شود و پراید و ماشین‌هایی که در ایران ساخته می‌شوند کیفیت خود را بالا ببرند. البته بعداً عرض خواهیم کرد که اشکال این حرف واقعاً غیر فنی چیست. بنابراین یکی از استدلال‌های رقابت به کیفیت کالا باز می‌گردد. ۲. استدلال دیگر اصل رقابت به کاهش قیمت‌ها مرتبط است؛ می‌گویند: در رقابت کاهش قیمت‌ها اتفاق می‌افتد و تولیدکنندگان برای اینکه بتوانند در بازار رقابت بازار بیشتری را به دست بیاورند کالاها را به قیمت ارزان‌تری می‌دهند. مثلاً ما در اقتصاد با پدیده دامپینگ (Dumping) مواجه هستیم؛ یعنی شرکتی در منطقه‌ای - که عمدتاً در کشوری دیگر می‌باشد - حاضر شده و کالایی را با قیمت بسیار ارزان وارد می‌کند و تمام تولیدکنندگان آنجا توان تولید خود را از دست می‌دهند. الآن کشور چین در ایران دامپینگ می‌کند و دائم‌الدامپینگ است؛ کافی است با چند نفر از تجار ایران تصمیم بگیرند تا پارچه وارد کنند و شما به یک‌باره می‌بینید که صنایع پارچه‌ای ما توان رقابت ندارند و سقوط می‌کنند. به هر حال این نیز استدلالی است که مطرح می‌کنند.

حالا سؤال بنده این است که آیا مسأله‌ی رقابت و اصل رقابت همین چیزی است که دوستان می‌گویند یا اینکه رقابت عوارض دیگری هم دارد که باید بررسی کنیم؟ من فعلاً می‌خواهم عوارض دیگر رقابت را بحث کنم. از جمله عوارض دیگر رقابت - که دوستان توسعه‌گرا به آن توجه نمی‌کنند - این است که وقتی خواستید اصل رقابت را بنیاد اقتصاد یک جامعه قرار دهید - شما می‌شنوید که دائماً می‌گویند: اقتصاد، رقابتی نیست - یکی از عوارض این مسأله تکرر تولیدکننده و تنوع محصولات است؛ یعنی ۱۰ تولیدکننده در بازار حضور پیدا کرده و با یکدیگر رقابت می‌کنند. در نتیجه چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ ممکن است در یک کالا ۲۰ نوع مدل روی میز مردم قرار گیرد. وقتی تنوع محصول قابل ارائه زیاد شد و ارزان‌تر نیز بود تحریک به مصرف بیشتر می‌شود - دقت می‌فرمایید؟! - چون تبلیغات بر روی این مسأله تمرکز می‌کنند که همه‌ی شرکت‌ها محصول خود را معرفی کنند. به عنوان مثال شما صبح از خواب بلند می‌شوید - در عصر ما وقایع جالبی رخ می‌دهد - و تبلیغات مختلفی را راجع به کالاهای بی‌خاصیت مانند پفک نمکی، شکلات، شکلات صبحانه و ... می‌بینید. تنوع در محصول کثرت تبلیغات را زیاد می‌کند و معنای تنوع در محصول کثرت تبلیغات این است که جامعه را به مصرف سوق می‌دهند و جامعه، مصرفی می‌شود. بنابراین رقابت از جمله‌ی عوامل مصرفی کردن جامعه است و ما استدلال کردیم که وقتی سطح مصرف ارتقا پیدا کند فکر به چالش کشیده می‌شود. اینکه عرض کردم رقابت جزء اصول خطرناک است به این دلیل است که رقابت در فرایند تحقق خود مصرف را ارتقا می‌دهد و هر چیزی که مصرف را از حد استاندارد خود خارج کند به وعاء فکر - به شرحی که عرض کردم - ضربه می‌زند. این یکی از بدعت‌های بزرگ است و فَلِّلْعَالَمِ أَنْ يُظَهَرَ عِلْمُهُ؛ ما باید نظام مقایسه‌ی جدی تشکیل دهیم و بگوییم: شما دو فایده برای رقابت ذکر می‌کنید و این اشکالی ندارد ولی اجازه دهید ما هم یک ضرر را بیان کنیم.

البته ممکن است آنها به ما اشکال کرده و بگویند: اگر ما رقابت نداشته باشیم مسأله‌ی کیفیت کالا و کاهش قیمت‌ها را چگونه مدیریت کنیم؟ ما به دوستان توسعه‌گرا عرض می‌کنیم شما عقل خود را بخته‌اید. وقتی شما حاضر نیستید کار فکری بکنید و مدام تئوری‌های تجربه‌شده‌ی غربی را مطرح می‌کنید راه حل جدیدی نیز پیدا نمی‌کنید. ما در بحث‌های الگو گفته‌ایم که مبنای تحریک در حوزه اقتصاد، سود اجتماعی است نه سود اقتصادی و سود اجتماعی هم کیفیت ایجاد می‌کند و اتفاقاً سود اجتماعی قیمت‌ها را

نیز ارزان تر می‌کند. بنده یکی از شهرهای جنوبی ایران را به عنوان نمونه بررسی کردم. یکی از موارد این تحقیق آن است که فردی که با ما ارتباط دارد با جمعی از مهمانان به رستورانی در شهرهای جنوبی ایران رفته بودند و با مهمان خود سه یا چهار نوع غذا خورده بودند و وقتی پای میز حساب و کتاب رفتند فروشنده به آنها گفت: حساب شما ۱۱ هزار تومان می‌شود. اینها گفتند چی؟! فروشنده گفت: بخدا اینها را خورده‌اید و پول آن ۱۱ هزار تومان شده است. البته این قیمت برای دو سال پیش می‌باشد ولی دو سال پیش نیز رقم عجیبی بوده است؛ دو یا سه نفر چند نوع غذا خورده‌اند و حساب آنها ۱۱ هزار تومان شده است! سؤال کرده بودند که چرا اینجا قیمت اینطور است؟؟؟ در پاسخ به آنها گفته بودند: اگر ما سود خود را بیش از این بکنیم مردم اینجا فقیر هستند و از ما خرید نمی‌کنند. بنده می‌خواهم برای جا افتادن سود اجتماعی مثال بزنم. می‌توان عوامل دیگری را نیز تصویر کرد و قیمت‌ها را کاهش داد. البته بنده الآن فقط مثال زدم و در دوره‌های تحلیلی معنا سود اجتماعی را خواهم شکافت. اجازه دهید مثال دیگری بزنم. چون جریان توسعه‌گرا سود اقتصادی را محور اقتصاد قرار می‌دهد حتماً باید سود اقتصادی را با اصل رقابت پیگیری کنیم؛ زیرا سود اقتصادی به معنای سود آقای سرمایه‌دار است و فقط یک چیز می‌تواند به آقای سرمایه‌دار خط بدهد تا کیفیت کالای خود را بالا برده و قیمت آنها را کاهش بدهد و این اهرم، همان مسأله رقابت است؛ سرمایه‌دار باید بفهمد که رقیب دیگری دارد و اگر غفلت کند رقیب او در یک سال آینده شرکت او را می‌بلعد. فقط این مسأله می‌تواند سرمایه‌دار را قانع کند تا کیفیت کالای خود را بالا برده و قیمت را کاهش دهد و این همان سود اقتصادی است. ولی اگر بگوییم: محور اقتصاد اسلامی، سود اجتماعی است مکانیزم‌های دیگری نیز پیدا می‌شود. بنده مثال دیگری بزنم؛ وقتی ما با مدل قرض‌الحسنه جمع سرمایه می‌کنیم اتفاقاً به طرف مقابل می‌گوییم که سودگرفتن حرام است. اصلاً خط قرمز قرض‌الحسنه این است که سود نگیرید. ما با طرف مقابل برعکس صحبت کرده‌ایم. خواهش می‌کنم آقایان توسعه‌گرا توجه و تأمل کنند، ما از آنها التماس تفکر داریم. دقیقاً این حکم شریف به مردم می‌گوید که شما حق ندارید در حل مشکلات مؤمنین سود بگیرید، این کار حرام است. این حکم شریف دقیقاً به مردم می‌گوید شما حق ندارید برای حل مشکلات مؤمنین سود بگیرید، این کار حرام است. این کار جزو حرام‌های بزرگ است. قرآن می‌فرماید این کار جنگ با خداست. مسأله خطرناکی است. کسی که ربا می‌گیرد مستقیماً با خدا وارد جنگ می‌شود. در آینده عرض خواهم کرد یکی از اسرار این قضیه که برای ما قابل فهم است چیست. ربا جلوی محوریت سود اقتصادی را در تعادل اجتماعی می‌گیرد. نباید ارتباطات را بر مبنای ربا تنظیم کرد زیرا این کار جلوی تعدیل اجتماع حول اقتصاد را می‌گیرد. در جامعه‌ای که تعدیل اجتماع حول اقتصاد اتفاق افتاد، یعنی پرستش پول در آن جامعه اتفاق افتاده است. سود گرفتن در قرض‌الحسنه منع شده است اما ببینید بر روی سایت بانک مرکزی آمار این سخن ما وجود دارد. با این که ما قرض‌الحسنه را ابزار خوبی برای حل مسأله نمی‌دانیم. همین الآن بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان جمع سرمایه از طریق قرض‌الحسنه صورت می‌گیرد. اگر می‌خواهید بدانید ۱۰۰ هزار میلیارد چه مقدار پول است، توجه کنید که هزینه کل مسکن مهر ۵۰ هزار میلیارد است. یعنی هرساله دو برابر هزینه مسکن مهر توسط قرض‌الحسنه جمع می‌شود. این پول بر پایه سود اقتصادی و تحریک حرص جمع نمی‌شود بلکه بر پایه سود اجتماعی است. خداوند متعال می‌فرماید مشکل هم‌نوع خود را حل کن، من نیز به تو کمک می‌کنم. اگر معنای سود از سود اقتصادی به سود اجتماعی تحول پیدا کرد، ما می‌توانیم غیر از اصل رقابت ابزارهای دیگری برای ارتقاء کیفیت و کاهش هزینه پیدا کنیم. حال به عنوان مثال اگر قرض‌الحسنه‌ها را ضرب در تولید محلات کنیم، یعنی اگر بانک‌ها صداقت به خرج داده و سرمایه‌ها را به تولیدکننده‌های خرد بدهند، پول ارزان‌قیمتی در اختیار تولیدکننده‌های خرد قرار گرفته است در نتیجه دیگر لازم نیست که تولیدکننده خرد سود بدهد، لذا کالای او ارزان تر می‌شود. بنده به صورت تمثیلی مسأله را مطرح می‌کنم تا جریان

توسعه‌گرا متوجه این امر بشود، در آینده به صورت مفهومی هم خواهیم گفت. در ابتدای هدایت باید مثال به کار ببریم، زیرا کمی سخت است انسان از تفکرات و دنیای خود بیرون بیاید. ما می‌توانیم با تعریف تغییر مفهوم سود، مکانیزم‌های جایگزین برای ارتقاء کیفیت و کاهش قیمت پیدا کنیم. البته بنده عرض کردم که محور مدل تحصیل ما بر مبنای الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت، بازتعریف مفهوم سود است. یعنی باید در نظام آموزشی به دانش‌آموز آموزش داده شود که سود و ضرر چیست. امامان ما همین کار را می‌کردند. بنده ممنون اساتید خود در حوزه هستم، زیرا - جز اولین روایاتی را که به ما آموزش دادند، روایت دنیا سوق بود. ما هم خیلی خوب به آن فکر کردیم و در نتیجه دید ما به [مسئله سود تغییر کرد]. در روایت داریم که دنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون. یعنی دنیا بازاری است. امام قصد دارد هدایت کند لذا می‌فرماید: دنیا بازاری است که عده‌ای در آن سود و عده‌ای ضرر می‌کنند. این روایت راجع به مسئله سود و ضرر بحث می‌کند. در قرآن می‌فرماید: «ان الله اشتری من المومنین انفسهم و أموالهم بان لهم الجنة». یعنی خداوند با مؤمنین خرید و فروش می‌کند. جان آن‌ها را گرفته و در قبال به آن‌ها بهشت عطا می‌کند. در این آیه خداوند راجع به خرید و فروش بحث می‌کند. نظام آموزشی ما باید بتواند مفهوم جدیدی از سود را جا بیندازد. در دوره‌های دیگر عرض کردم که جز خطوط قرمز حضرت ابراهیم علیه السلام این بود که ایشان هیچگاه تنها غذا نمی‌خوردند. یک زمانی حضرت ابراهیم علیه السلام بدون مهمان مانده بودند غذا نخوردند تا خداوند مهمانی را برای ایشان فرستاد. بعد با هم بر سر سفره نشستند و غذا خوردند. ان‌شاءالله که الخلیل را گرفتیم دو کار در آن جا انجام می‌دهیم. می‌گویند سفره حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از چند هزار سال همچنان بر سر قبر ایشان برپاست. همچنان این اطعام و سنت حسنه حضرت وجود دارد.<sup>۱</sup> راجع به امام حسین علیه السلام خدمت شما عرض کنم که حضرت ابراهیمی که بخشنده بود و سفره ایشان همچنان برپاست، وقتی حضرت ابراهیم از آن امتحان پیروزمندانه خارج شدند، خداوند به ایشان فرمود، و فدیانه بذبح عظیم. خداوند فرمود تکمیل این امتحان در کربلا اتفاق می‌افتد. بعد از این امتحان خداوند فهم کربلا را به حضرت ابراهیم علیه السلام هدیه دادند. با توجه به این آیه قرآن و روایاتی که در ذیل آن مطرح شده، معنای اتم امتحانی که حضرت ابراهیم علیه السلام راجع به حضرت اسماعیل علیه السلام دادند، امام حسین علیه السلام در کربلا آن امتحانات را پس دادند. لذا بزرگ‌ترین سفره‌دار عالم امام حسین علیه السلام است. در تمام عالم سفره امام حسین علیه السلام برپاست. روح کاری که امام حسین علیه السلام انجام دادند، همان روح کاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام کردند. البته لازم به ذکر است که حضرت ابراهیم علیه السلام نیز به کمک امام حسین علیه السلام این کار را انجام دادند. انبیاء علیهم السلام ما زمانی مقرب می‌شوند که خود را به اهل بیت علیهم السلام نزدیک کنند. این مسئله روایاتی دارد که در باب معرفه‌الامام عرض خواهیم کرد. پذیرش حق امام برای همه حتی پیامبران طریق شفاعت است. این جز مفاد قطعی روایات ما است. حرف بنده این بود که وقتی سود را بازتعریف کردیم، [متوجه می‌شویم] که ظاهر کار حضرت ابراهیم علیه السلام این است که سفره‌ای پهن کردند و غذای خود را نصف می‌کنند؛ اما باطن این کار این است که حضرت ابراهیم علیه السلام چند هزار سال است که از دنیا رفتند ولی تبدیل به اما در یک فعل خیری شده‌اند. این هم نوعی سود است. چه دلیلی دارد که ما این مسئله را تفهیم نکنیم؟ در اسلام حرف‌ها به شدت قوی است. شما به انسانی می‌گویید که شما بالاخره خواهی مرد! او هم قبول می‌کند، [بعد به او می‌گویید] می‌خواهی بعد از مرگ سود ببری؟ این امر قابل تفاهم با بشر است تا اینکه شما با ۲۰ یا ۳۰ درصد سود به شکل ربوی [با مردم سخن بگویید]. در قرآن داریم می‌فرماید رباخواران در روز قیامت هنگام برانگیخته شدن، حالت دیوانگی دارند و می‌گویند ما عجب ضرر بزرگی کرده‌ایم! ما چه چیزی را سود می‌پنداشتیم اما [اصل سود چه بود]. این افراد در مقابل خود خسران بزرگی می‌بینند. مفهوم سود باید در نظام آموزشی بازتعریف بشود. در قرآن آمده که «والعصر»؛ یعنی قسم به عصر «ان الانسان لفی خسر» یعنی تمام انسان‌ها در زیان هستند. باید این معانی را بحث کنیم. «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» همه در زیان هستند مگر اهل

ایمان که عمل صالح انجام می‌دهند. «و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر» یعنی کار این افراد با ایمان توصیه به حق و صبر است. این آیه راجع به مفهوم سود و زیان بحث می‌کند. راجع به چستی سود بحث‌های مفصلی وجود دارد که در آینده بحث خواهیم کرد. من الان وارد آن معنا نمی‌شوم. به هر حال به نظر من این مسأله قابل تفاهم است. اگر معنای سود را تغییر دهیم، دیگر به اصل علیل رقابت احتیاج نداریم. وقتی انسان احساس کند که می‌تواند مشکلات دیگران را حل کند، وارد عمل می‌شود. لذا پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: رحم الله امرء عمل عملاً صالحاً فأثقنه؛ در روایت می‌فرماید این کار رحمت خدا را به دنبال دارد. یعنی انسان از پایگاه سود دیگری هم می‌تواند وارد عمل شود.

من مثال دیگری برای جریان توسعه‌گرا بزنم شاید خداوند متعال با این مثال‌ها کمی تأمل در آنها ایجاد کرد. همین که «فرجعوا الی انفسهم» در آن‌ها اتفاق بیفتد کفایت می‌کند. مسأله دیگری که نشان می‌دهد از زمان آدام اسمیت به این طرف دروغ گفته شده و تفکرات ناکارآمد مطرح شده و کینز و منکیو همه حرف غلط زده‌اند، مسأله مترقی وقف است. همانطور که عرض کردم، وقف حسب مال للمسلمین و مؤمنین است. وقف یک بحث نظری و احکامی دارد که من وارد این بحث نمی‌شوم. من از جریان توسعه‌گرا چند سؤال دارم؛ چرا نیمی از شهر اصفهان وقف است؟ چرا چهارششم از شهر کرمانشاه وقف است؟ یعنی از هر شش دنگ، چهار دنگ این شهر وقف است. چرا ما ۱۸ شهر وقفی در ایران داریم؟ مگر شما نمی‌گویید که نمی‌توان بدون سود اقتصادی و لوازم آن - که از جمله لوازم آن مسأله رقابت است - مسأله اقتصاد و معیشت مردم را مدیریت کرد؟ مگر شما چنین ادعایی را ندارید؟ خلاف این ادعا در مورد مسدله وقف اتفاق افتاده است. در وقف هیچگاه حرفی از سود اقتصادی زده نشده است. وقف تحریک اقتصاد نیست بلکه تحریک سود به معنای اجتماعی و الهی و اخروی است. اما امروزه دیده می‌شود سود اقتصادی [اصل است]. من از توسعه‌گرایان سؤال می‌کنم؛ هزینه این خدمات‌رسانی‌های گسترده حرم مطهر رضوی - که مهم‌ترین مرکز اقتصادی رسیدگی‌کننده به امور مستضعفین در جهان است یکی از مشکلات حرم رضوی این است که بلد نیست گزارش کار خود را بنویسد. امروزه هم با مدیریت حضرت‌آقای رئیسی، این خدمات‌رسانی تشدید شده است - از کجا تأمین می‌شود؟ در اخبار اعلام می‌کنند که مثلاً در فلان منطقه زلزله آمده و حرم رضوی بسته‌های حمایتی به آن منطقه ارسال کرده است یا در منطقه‌ای به بیمارستان نیاز بوده و حرم رضوی این کمک را انجام داده است. کمک‌های مختلفی بر پایه سود اقتصادی ارسال می‌شود. امروزه حرم رضوی جمعیت‌های زیادی را که هزینه برای آمدن به زیارت ندارند را با هزینه خود، به زیارت می‌برند. حرم رضوی کارهای زیادی را انجام می‌دهد که موارد این کارها را باید بگویند. - دقیق حرفی که می‌خواهم بگویم در خاطر نیست اما - در یک بازه زمانی گزارش داده بودند که هزینه کمک‌های حرم رضوی در یک بازه زمانی کوتاه - مثلاً یک هفته - چندده میلیارد است. تمام این هزینه‌ها از پایگاه وقف تأمین می‌شود. چرا شما اینقدر علیل و بیمار هستید، چرا شما اینقدر مشکل دارید؟ شما ما را با عقل و عقلانیت خود کشتید، شما فقط یک تحریک اقتصادی و یک تحریک حرص دارید. بنده الآن برای شما سه مثال زدم! شما چه جوابی به این موارد می‌دهید؟ مگر این مثال‌ها مزیت‌های اقتصادی و سود نیست؟ پس چرا در برابر آن ساکت می‌شوید و راجع به آن گفتگو نمی‌کنید؟ شما می‌گویید ما اهل تدبیریم. عجب! ان‌شاءالله بنده تا جان در بدن دارم [با تفکر توسعه‌مبارزه خواهیم کرد]. به صورت تمثیلی یا عقلی یا بر مبنای روایت و آیات. از این جریان [فقط] سؤال هم می‌پرسیم اگر در زمینه توسعه استاد هستید پس جواب دهید. قرض الحسنه و وقف را در ایران تحلیل کنید، این موارد بر پایه تحریک اقتصادی نیست. چرا می‌گویید فضائل اجتماعی، رزائل فردی؟ چرا کتاب کینز - که در این کتاب گفته شده بدون تحریک حرص اقتصاد جلو نمی‌رود - را در ایران به دانشجویهای ما تدریس می‌کنید؟! ما تحریک ایتار کردیم و اقتصاد جلو رفته است. دوستان حزب‌اللهی در دانشکده‌های اقتصاد مناظره بگذارند و ما از توسعه‌گرایان سؤال بپرسیم و

آقایان جواب دهند. در مناظره پنجم ما با توسعه‌گرایان، یکی از آن آقایان به بنده گفت به ما توصیه کردند با حاج‌آقا [شما] مناظره نکنید. این افراد با هم صحبت می‌کنند و می‌گویند در پنج مناظره از ما سؤال شده و ما جواب ندادیم پس شرکت نکنیم. این افراد باید سؤالات ما را جواب دهند. من این مطالب را به این دلیل عرض می‌کنم چون اصل رقابت [در اقتصاد] خیلی خطرناک است.

حال ان‌شاءالله بنده وقتی مدل تولید خانوادگی در نمونه‌سازی سوم را مطرح کردم، شورای رقابت را به چالش جدی خواهم کشید. - خب بنده عرض خود را جمع کنم - اگر سود اجتماعی محور تعادل اجتماعی قرار بگیرد - نه سود اقتصادی - مکانیزم‌های جایگزین مکانیزم رقابت پدیدار می‌شود.

بحث ما در این بود که باید مصرف مدیریت شده و به یک الگوی مصرف جدیدی برسیم. زیرا مصرف خارج از استاندارد مترقی زهد، وعاء فکر را به چالش می‌کشد و اگر وعاء فکر به چالش کشیده شود، هدایت به چالش کشیده می‌شود. یکی از عوامل مهم به چالش کشاننده مصرف عاقلانه، اصل علیل رقابت است که در سیری جامعه را مصرفی کرده و جامعه غیر متفکر و غیرعاقل بار می‌آید. این خلاصه بحث ما بود. ما بحث را به پایه اینکه [مصرفی شدن جامعه باعث] اصطکاک می‌شود [بیان کردیم]. من این طرف قضیه را بحث کردم. حال اگر جامعه مصرفی شد چه اتفاقی می‌افتد؟ اتفاقی که می‌افتد این است که چون سطح کشش و مصرف انسان‌ها بیشتر از سطح امکانات می‌شود انسان‌ها به دلیل مدیریت مصرف به سمت استثمار یکدیگر رفته و در نتیجه تعارض بین اراده‌ها زیاد خواهد شد. لذا جامعه مصرفی جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها به حق خود قانع نیستند. به دلیل اینکه به مصرف زیاد کشش دارند، دائماً به سمت زیاد مصرف کردن می‌روند. ولی بالاخره امکانات در اختیار هر فرد محدود است لذا سعی می‌کند امکانات دیگران را استثمار کند. در یک سطحی استثمار اتفاق افتاده است، مدیران به این انسان‌های مصرفی فن بدل زدند و بعد به آنها وام می‌دهیم. حال مصرف شخص زیاد است، امکانات و درآمد او هم کم است. لذا در دنیای مدرن - من خصوص انگلیس که تحقیقی کردم را عرض می‌کنم - بسیاری از انسان‌ها ۱۵ تا ۲۰ سال زیر بار قسط وام‌هایی که گرفته‌اند هستند. در ایران هم این اتفاق در حال رخداد است. یعنی انسان‌ها ابتدا مصرفی می‌شوند و در ادامه اسیر نظام پولی و مالی می‌شوند. به نظر شما این قضیه با برده داری چه تفاوتی دارد؟ من با یک آقای محترمی در جایی همسفر بودیم، او را ترغیب کردم از حق دفاع کند. او به من گفت حاج‌آقا قیافه من غلط‌انداز است. من کارمند بانک هستم و تا ۲۰ سال آینده قسط دارم. اگر به این جبهه‌ای که شما می‌گویید بپیام، چه کسی قسط‌های من را پرداخت می‌کند؟ وقتی مصرف فریه شود، انسان اسیر و برده نظام بانکی می‌شود البته ظاهر قضیه این است که می‌خواهند مشکل ما را حل کنند. نظام بانک‌ها همان برده‌داران سابق هستند. یعنی برده‌داری مدرن اتفاق افتاده است. انسان‌ها را تا بیست سال بدهکار می‌کند. این امر خیلی چیز عجیبی است. این چه رفاهی است؟ چه سودی است؟ پول را بانک‌ها می‌دهند، مردم با مصرف خود این پول‌ها را دوباره به بانک‌ها می‌دهند، یعنی پول دوباره به بانک برمی‌گردد. برای این فرآیند سیکنی هم تعریف کرده‌اند. نظام مدرن نظام بسیار عجیبی است. برده‌داری در آن اتفاق می‌افتد. انسان‌هایی که در نظام مدرن کار می‌کنند کاری از دستشان بر نمی‌آید. اصطکاک اراده بنیادین در آنها وجود دارد. شما با کسانی که گرفتار بانک‌ها هستند صحبت کنید، بانک‌ها مظهر اذیت و آزار مردم هستند. این مسأله را از خود مردم بپرسید. بانک‌ها منشأ اصلی ایجاد کسالت و نزاع در جامعه هستند. قوه قضاییه می‌گوید بیش از ۷۰ درصد دعاوی ما، دعاوی چک و مسائل اقتصادی است. دوستان طرحی را به مجلس برده و قصد دارند فقط تغییرات جزئی انجام دهند. اما من می‌گویم باید به فکر مدل تشکیل سرمایه جدید باشیم. با رنگ‌کاری و تغییرات جزئی، کار بانک‌ها به سامان نخواهد رسید. من هم قبول دارم بانک چیز خوبی است اما در ضلالت و اذیت کردن

انسان‌ها. بانک منشأ اصلی تحریک حرص و اصطکاک اراده‌ها است. ان‌شاءالله یکی از بحث‌هایی که بنده در آینده مطرح خواهم کرد، این است که ۱۰- ۱۵ جلسه راجع به بانک است که بانک چیست و چه پیشنهادهایی دوستان دارند و عیب پیشنهاد دوستان برای اصلاح بانک چیست و در آینده باید بانک را چکار کرد. ولی در مجموع اصل بحث بنده این بود که نشان بدهم چگونه تحول در الگوی مصرف، باعث ایجاد نزاع در جامعه و به چالش کشیدن حوزه فکر می‌شود. فکر می‌کنم این معنا در حد حسن‌الاستماع تبیین شد. ان‌شاءالله فردا که جلسه آخر است، با توجه به این تعاریفی که انجام داد.

بنده چند مطلب را در این دوره بیان کردم، اولین مطلب راجع به فلسفه مدیریت شهری صحبت کردم، بیان شد که فلسفه مدیریت شهری ارتقا امر تربیت است. نکته دومی که در این دوره بیان شد این بود که تعریف مدیریت شهری چیست که تعریف مدیریت شهری غیر از مدیریت شهری است. البته تعریف مدیریت شهری بر پایه فلسفه مدیریت شهری اتفاق می‌افتد. عرض کردم مدیریت شهری مدیریت غیر متمرکز محل‌محور است. شهر اسلامی نظامی از محلات بوده که در همه محلات نیازهای خانوار تأمین خواهد شد. این هم سطح دوم مباحث بود که عرض شد. در سطح سوم مباحث و به نظر بنده مهمترین مباحث این دوره، ما هرم نیازهای خانوار را بازتعریف کردیم. بازتعریف هرم نیازهای خانوار منجر به تقویت وعاء فکر و افزایش هدایت در جامعه خواهد شد. در حاشیه و لابه‌لای جلسات هم بنده نقدی به مدیریت شهری موجود زدم؛ اشاراتی به مدل TOD و برخی از کارکردها داشتیم. در این دوره این چهار بحث مطرح شد. فردا در آخرین سطح از مباحث این دوره به این سوال پاسخ خواهم داد که در حال حاضر براساس تعریف موجود چه کارهایی را می‌توان همین الان آغاز کرده و در دستور کار قرار داد. به دلیل اینکه تغییر در مدیریت شهری با وضعیت فعلی نیاز به یک پروسه بیست ساله و دو دهه‌ای دارد. اما این که الان باید چکار شود، فردا بحث خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا ابی‌القاسم محمد.